

## کدام علم و فرهنگ؛ توسعه به معنای الگوی غربی یا بومی‌گرایی و

### نفی الگوی غربی

علیرضا کریمی<sup>۱</sup>، حسین دانش‌مهر<sup>۲</sup>، مجید رضاییان<sup>۳</sup>

#### چکیده

نارسایی الگوهای غربی در فرایند توسعه کشور سبب شده که بازنگری اساسی در الگوهای توسعه صورت گیرد و این بازنگری با عنوان الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی مطرح شود. سولاتی که در رابطه با این الگو مطرح می‌باشد این است که آیا طرح چنین الگویی یک ضرورت علمی است یا ضرورتی سیاسی؟ تحول شاخص‌های جهانی توسعه در دهه‌های اخیر را در ارتباط با الگوهای بومی توسعه چگونه می‌توان تبیین نمود؟ و سرانجام اینکه الگوی بومی توسعه باید مبتنی بر چه فرهنگ و علمی باشد؟ یافته‌های این تحقیق که به شیوه اسنادی، تاریخی و تطبیقی جمع‌آوری شده حاکی از آن است که تحول رویکردهای توسعه از گذشته تاکنون بیانگر فاصله گرفتن از ابعاد عینی توسعه و روی آوردن به جنبه‌های ذهنی آن می‌باشد. نگاه به توسعه به عنوان رویکردی ذهنی القای رویکرد واحد توسعه را نفی نموده و تأکید بر برداشتهای متعدد از توسعه در ارتباط با زمینه‌های فرهنگی مختلف دارد. با توجه به اینکه فرهنگ کشور آمیزه‌ای از سه فرهنگ اسلامی، ایرانی و غربی می‌باشد، لحاظ نمودن این سه فرهنگ در رویکردهای توسعه و پیشرفت ضرورتی انکارناپذیر دارد. از سوی دیگر این سه فرهنگ در کنار علم بومی، بومی کردن علم و نفی بومی‌گرایی می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری الگوی پیشرفت متناسب با فضای کشور را فراهم آورد. الگویی که اگرچه ممکن است بیشتر به دلایل سیاسی مطرح شده باشد اما ضرورت‌های علمی آن پیش از این در محافل دانشگاهی مورد توجه و تأکید بوده است.

واژگان کلیدی: رویکردهای توسعه، فرهنگ، علم بومی، بومی‌کردن علم، بومی‌گرایی

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

alireza.karimi@ut.ac.ir

۲ دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

۳ دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه سوره

## ۱. مقدمه و بیان مسأله

هر روزه بارها واژه توسعه را می‌شنویم و به کار می‌بریم با این وجود درک درستی از معنای آن نداریم. هدف نهایی از تصویب هر طرح و لایحه‌ای در مجلس یا اجرای هر برنامه-ای از سوی دولت دستیابی کشور به توسعه قلمداد می‌شود. واژه توسعه با وجود گنگ و مبهم بودنش به شدت از سوی نهادها، سازمان‌ها و افراد مختلف به کار می‌رود. کاربرد این واژه در پس هر طرح و برنامه‌ای باعث موجه شدن آن شده و ضرورت اجرای آنها را به مردم القا می‌کند. با این وجود هنگامی که معنای واژه توسعه از شخص یا نهادی که این واژه را به کار می‌برد، پرسیده می‌شود جواب دقیقی ارائه نمی‌گردد و بیشتر آنها از کلمات مبهم دیگری مانند رفاه یا بهبود زندگی مردم برای معنای توسعه استفاده می‌کنند. مایکل تودارو (۱۳۹۰) و پیت و ویک (۱۳۸۴) در آثار خود به بررسی ریشه‌ها و معانی مفهوم توسعه پرداخته‌اند. یافته‌های حاصل از مطالعات آنها نشان می‌دهد که با توجه به اینکه از چه دیدگاهی به توسعه نگریسته شود معنای آن متفاوت خواهد بود. در واقع نوع نگاه به توسعه علاوه بر اینکه معنای آن را مشخص می‌سازد، زمینه‌ها و راه‌های دستیابی به توسعه را نیز ارائه می‌دهد. کشور ما نگاه‌های متفاوتی به توسعه را در طول دوره‌های مختلف حیات خود تجربه نموده است. فارغ از نوع نگاه‌ها به توسعه باید گفت که وجه مشترک همه آنها عدم دستیابی به چشم‌اندازها و اهداف از پیش تعیین شده است.

اگر بخواهیم واقعی‌تر پیامدهای حاصل از رویکردهای پیشین توسعه را بررسی نماییم باید گفت در اثر رویکردهای مختلف پیشرفت سطحی پدید آمده است و بسیاری از پیامدهای این رویکردها منشأ کلیه نابسامانی‌ها و تنگناهای اجتماعی ایران طی قرن اخیر است (حریری اکبری، ۱۳۸۷: ۱۸۸-۱۸۷). متفاوت بودن شرایط کشور و فرهنگ جامعه حاکی از آن است که اتکای به الگوهای غربی که در بستر فرهنگ غرب و مطابق با جامعه آنها شکل گرفته است، نمی‌تواند زمینه‌ساز دستیابی به توسعه همه جانبه در ایران باشد. میوه توسعه در این کشورها بر شاخه‌ای پدیدار شده است و از ریشه‌ای تغذیه می‌کند که آن ریشه را فرهنگ آنها آبیاری می‌کند. در وضعیت کنونی کشور ما، نقد الگوهای غربی توسعه و تأکید بر الگوهای بومی از سوی متخصصین رشته‌های مختلف علمی و همچنین سیاستمداران به موضوع مهمی تبدیل شده است. ورود افراد مختلف با زمینه‌های مرتبط و غیرمرتبط به این مباحث، برگزاری همایش‌ها، نشست‌ها، تأسیس موسسات و انتشار آثار

مختلف در نقد الگوهای جهانی توسعه و تأکید بر بازگشت به خویشتن، تأییدی بر این مدعاست. بر همین اساس سوالات متعددی در این زمینه مطرح می‌شود که در این تحقیق با توجه به نوع نگاه به توسعه و مسائل پیش‌رو، سوالات زیر مطرح هستند و محققین در پی پاسخ به آنها می‌باشند.

## ۲. سوالات تحقیق

- آیا طرح "الگوی بومی توسعه" یک ضرورت علمی است یا ضرورتی سیاسی؟
- آیا تحول شاخص‌های توسعه در دهه‌های اخیر مبتنی بر پیروی کشورها از الگوی جهانی است یا روی آوردن به الگوی بومی؟
- الگوی بومی توسعه کشور باید مبتنی بر چه فرهنگی باشد؟
- در فرایند تولید الگوی بومی توسعه تأکید باید بر علم بومی باشد یا بومی کردن علم و یا بومی‌گرایی؟

این مقاله در راستای پاسخ به سوالات مطرح شده ابتدا تغییرات جهانی پدید آمده در زمینه رویکردهای توسعه و سیر تحول این رویکردها را در زمینه میزان تبعیت آنها از الگوهای جهانی و الگوهای بومی مورد بررسی قرار داده سپس به تحلیل ریشه‌های فرهنگی کشور که باید الگوی بومی توسعه در بستر آن رشد کند، می‌پردازد. تمایز بین علم بومی، بومی کردن علم و بومی‌گرایی می‌تواند زمینه‌های دیگری برای طراحی الگوی بومی توسعه را مشخص کند. در پایان با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری به عمل آمده به سوالات تحقیق و تحلیل پاسخ‌های آنها پرداخته می‌شود و راه‌کارهایی در زمینه الگوی بومی توسعه ارائه می‌گردد.

## ۳. تحول در رویکردهای توسعه

از زمانی که بحث توسعه مطرح شده تا به امروز با رویکردهای مختلفی مورد تعریف و ارزیابی قرار گرفته است. در این زمینه می‌توان گفت که این رویکردها به دنبال شاخص جامعی بودند که از طریق آن توسعه در یک کشور اندازه‌گیری و با سایر کشورها مقایسه شود تا از این طریق میزان پیشرفت کشور مورد ارزیابی قرار گیرد. این رویکردها دائماً در ابعاد مختلف خود در معرض نقد و تغییر بوده‌اند و هر رویکرد با نقد رویکردهای پیشین

سعی در گسترش شاخص‌های توسعه و تسلط این شاخص‌ها بر برنامه‌های توسعه کشورهای را داشت.

در ابتدای شکل‌گیری رویکردهای توسعه تصور می‌شد کشوری که "تولید ناخالص ملی" بیشتری دارد از ثروت، قدرت و مکننت بیشتری برخوردار بوده و نیازمندیهای رفاهی آحاد جامعه را به نحو مطلوبتری تامین می‌کند. استفاده از این شاخص به عنوان معیار پیشرفت، رفاه و توسعه یک کشور به دلیل لحاظ نکردن متغیرهای اساسی نظیر جمعیت کشور گمراه کننده معرفی شد. برای رفع این نقص پیشنهاد شد که تولید ناخالص ملی بر جمعیت کشور تقسیم شده تا "تولید ناخالص ملی سرانه" حاصل شود. با این وجود تولید ناخالص ملی سرانه به دلیل دارا بودن مشکلاتی نظیر ماهیت شاخص و روش‌های معمول برای محاسبه آن، تبدیل واحدهای پول محلی به یک مقیاس واحد و تفاوت بین درآمد و بهزیستی نمی‌توانست به عنوان شاخص کاملی برای اندازه‌گیری توسعه و رفاه کشور لحاظ شود (متوسلی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۶؛ سلوتیه<sup>۴</sup>، ۱۹۹۱؛ اوثیک<sup>۵</sup>، ۱۹۹۳؛ بنکس<sup>۶</sup>، ۱۹۸۱).

از اواخر دهه ۱۹۶۰ که ناکارآمدی تولید ناخالص ملی به عنوان شاخص اندازه‌گیری توسعه به اثبات رسید، شعار "رشد همراه با توزیع مجدد" مطرح شد. چهره شاخص در این زمینه دادلی سیرز است. وی قائل به بازتعریف مفهوم توسعه می‌باشد و معتقد است هیچ کشوری نمی‌تواند از توسعه برخوردار باشد مگر اینکه بیکاری، نابرابری و فقر را کاهش دهد (سیرز، ۱۹۷۹: ۲۶). یکی از مهمترین معایب این رویکرد نگرانی در زمینه محرومیت شدید و عدم توجه به این قشر از افراد جامعه بود (هانت، ۱۳۸۶: ۲۹۹). این نگرانی‌ها در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ موجب شکل‌گیری رویکرد دیگری در زمینه تعیین اهداف و سیاست‌گذاری توسعه شد که بر محور "نیازهای اساسی" دور می‌زد. اصل مرکزی در رویکرد نیازهای اساسی این است که هر کسی مستحق حداقل زندگی مناسب است و باید امکان دسترسی به غذا، آب، سرپناه و بعضی از خدمات آموزشی و پزشکی را داشته باشد. رویکرد نیازهای اساسی تفاوت در خصوصیات و ویژگیهای افراد را فراموش کرده و تمرکز خاصی بر روی فراهم آوری کالاهای عمومی دارد (فیلیپس، ۲۰۰۶: ۸۱؛ گریفین، ۱۳۸۲).

4. Slottje

5. Othick

6. Banks

۲۵۰). رهیافت نیازهای اساسی از یک‌سو در همه کشورها بالاخص کشورهای غیرسوسیالیستی از نظر سیاسی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا طبقه زمیندار و بورژوازی ملی، منابع لازم را در اختیار دولت و توده‌های فقیر قرار نمی‌دهد و از سوی دیگر نیازهای اساسی، اقتصادهای توسعه‌نیافته را برای همیشه متکی به استفاده از تکنولوژی‌های تولید کاربر می‌کند و آن‌ها را به صادرکنندگان مواد اولیه مبدل می‌سازد (هانت، ۱۳۸۶). اگرچه رهیافت نیازهای اساسی نسبت به دو رهیافت قبلی کارآمدتر بود ولی به دلیل انتقادات وارد شده بر آن و همچنین با مطرح شدن شعار "انسان محور توسعه" توجهات به سمت رویکرد توسعه انسانی برای تعریف و اندازه‌گیری توسعه متمرکز شد.

جنبه کلیدی رویکرد "توسعه انسانی" بر این مبناست که درآمدها وسیله هستند نه غایت، انسان‌ها غایت هستند نه وسیله و انسان‌ها منبع مهم حیاتی هستند (هینز، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۸). مزیت‌های رویکرد توسعه انسانی در این است که به مشارکتهای مردمی به عنوان عنصری اساسی برای توسعه نگاه می‌کند و همچنین با توسعه پایدار ارتباط تنگاتنگی دارد. در واقع استرژئی توسعه انسانی متکی بر ساختار انگیزه‌ای است که با حفاظت و تقویت محیط طبیعی سازگار است (گریفین و مک‌کنلی، ۱۳۷۵: ۵۷-۲۲). در سال ۱۹۹۷ و در پی صدور بیانیه آمستردام از سوی ۷۴ نفر از دانشگاهیان حوزه‌های سیاستگذاری اجتماعی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، حقوق و اقتصاد این نتیجه حاصل شد که در تعریف و اندازه‌گیری توسعه باید تأکید بیشتری بر بُعد اجتماعی و ذهنی این مفهوم شود. در این زمینه رویکردهای مختلفی مطرح شد ولی هیچ یک از آنها به مانند رویکرد "کیفیت زندگی" نمی‌توانست مردم را به عنوان اهداف توسعه مد نظر قرار دهد لذا کیفیت زندگی به عنوان رویکرد جامعی در زمینه توسعه مطرح شد.

کیفیت زندگی مفهوم گسترده و جامعی می‌باشد که از دو بخش عینی و ذهنی تشکیل شده است. جنبه عینی کیفیت زندگی در برگیرنده تعاریف و برداشت‌هایی از توسعه می‌باشد که به دنبال آن است توسعه را با شاخص‌هایی مانند درآمد، اشتغال، امنیت، دسترسی به امکانات بهداشتی و مواردی نظیر آن سنجش نماید. در واقع این جنبه از شاخص بیشتر متکی بر نظر عموم سیاستگذاران و برنامه‌ریزان توسعه می‌باشد که در سطح جهانی توافق‌های ضمنی بر روی آن صورت گرفته است و خواست و عقیده مردم به عنوان محورهای اصلی توسعه در آن حداقل تأثیر را دارد. جنبه ذهنی کیفیت زندگی نقطه قوت این مفهوم

می‌باشد که در آن تأکید اصلی دستیابی به توسعه بر اساس نظر و خواست مردم است. مردمی که ممکن است نظر آنها خلاف دیدگاه سیاستگذاران و برنامه‌ریزان توسعه باشد. بر همین اساس در این دیدگاه توسعه و کیفیت زندگی به احساسات، انتظارات، اعتقادات و پندارهای فرد بستگی دارد. بدین معنا که حتماً باید توسط خود شخص، براساس نظر او و نه فرد جایگزین تعیین گردد. شاخصهای ذهنی کیفیت زندگی قدرت تبیین بیشتری دارند در حالی که شاخص‌هایی که به صورت عینی شرایط زندگی را می‌سنجند تنها قادرند در حدود ۱۵ درصد از کیفیت زندگی فرد را گزارش دهند (مونز و همکاران، ۲۰۰۵).

مروری بر رویکردهای مطرح شده در زمینه توسعه از تولید ناخالص ملی تا کیفیت زندگی حاکی از آن است که این رویکردها در معرض تغییر و تحول خود همواره به سوی برابری، محور قرار دادن انسان و ذهنی بودن در حرکت هستند. از سوی دیگر سیر تحول رویکردهای توسعه نشان می‌دهد که انسان به عنوان هدف غایی توسعه مطرح می‌باشد و نه وسیله‌ای برای دستیابی به توسعه. ارزیابی توسعه با ملاک‌های جهانی و ثابت در حال جایگزین شدن با ملاک‌ها و معیارهایی می‌باشند که توسط انسان‌ها که هدف نهایی توسعه هستند مورد سنجش قرار می‌گیرند. درک افراد از توسعه با توجه به بافت فرهنگی و نظام ارزشی که در آن زندگی می‌کنند متفاوت خواهد بود. ناسازگاری بین الگوی توسعه و فرهنگی که توسعه در آن جریان پیدا می‌کند چالش‌های مهمی را در راه پیشرفت و رفاه جامعه ایجاد می‌نماید به گونه‌ای که این الگوی توسعه نه تنها عاملی برای توسعه نمی‌شود بلکه به مانعی بر سر راه پیشرفت جامعه بدل می‌گردد. الگوهای جهانی توسعه که عموماً از کشورهای پیشرفته تولید می‌شوند مطابق با فرهنگ این کشورها می‌باشند و بین میوه درخت توسعه و ریشه آن که فرهنگ باشد همسازی وجود دارد. انتقال این الگو به طور کامل و بدون تغییر به فرهنگ دیگر، نمی‌تواند ثمره‌ای همانند آنچه که در کشورهای غربی وجود دارد را به همراه داشته باشد. بر همین اساس توجه به فرهنگ کشور به عنوان بستر توسعه ضرورتی انکار ناپذیر است.

#### ۴. فرهنگ و الگوی توسعه

ماکس وبر در کتاب "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری" (۱۳۸۵) معتقد است که توسعه غرب در چارچوب اخلاق پروتستانیسم مطرح شده است. در واقع در این کتاب وبر

دلیل پیشرفت غرب را به فرهنگ آنها مرتبط می‌داند. تأکید وبر در این زمینه بیانگر ارتباط متقابل بین فرهنگ و توسعه می‌باشد. تفاوت فرهنگ‌ها می‌تواند تفاوت الگوهای توسعه را به همراه آورد. امری که در دوران استعمار توسط کشورهای مستعمره به فراموشی سپرده شده بود. این کشورها فرهنگ خود را نادیده گرفته و به دنبال تبعیت از فرهنگی بودند که در یک محیط دیگر رشد کرده بود و با فرهنگ بومی کشورهای مستعمره سازگاری نداشت. به همین دلیل کشورهای مستعمره نه تنها نتوانستند فرهنگ غربی را جایگزین فرهنگ بومی نمایند بلکه فرهنگ بومی خود را نیز به صورت مختلف تضعیف نمودند. به اعتقاد "سید حسین العطاس" نظام استعماری غرب به خاطر حفظ منافع خویش عناوین و تصاویر منفی از مردم تحت استیلای خود می‌سازند و از آنان به عنوان "بومی کاهل" یاد می‌کنند. این تصاویر منفی را حتی بر ذهن و باور خود این مردم تحت استیلا نیز مستولی می‌سازند (هاشمی‌نیک، ۱۳۸۹: ۳۳). تلقی مردم بومی به عنوان بومی کاهل و استیلای آن بر باور مردم یکی از مهمترین دلایلی است که سبب می‌شود ساکنین سرزمین‌های مستعمره، فرهنگ غربی را به عنوان فرهنگ بهتر و مناسبتر در مسیر توسعه قلمداد نمایند و به دنبال جدایی خود از فرهنگ بومی و گرایش به سمت فرهنگ غربی باشند. نتیجه این امر استثمار آنها را تسریع و تسهیل می‌ساخت.

بعد از جنگ جهانی دوم و به دنبال استقلال کشورهای که قبلاً توسط غرب استعمار شده بودند این امید وجود داشت که با عدم حضور فیزیکی کشورهای غربی در کشورهای تحت استعمار زمینه توسعه این کشورها با دخالت بیشتر فرهنگ بومی فراهم شود اما در این دوران فوران بزرگی در تماس فرهنگ و تعامل فکری این کشورها و غرب روی داد. در این دوران مسأله‌ای ظاهر شد که هنوز هم رواج دارد. این مسأله شکل دیگری از استیلا است که این بار از طریق سلطه استعماری به وسیله غرب تحمیل نمی‌شود، بلکه دانشمندان و برنامه‌ریزان مناطق استعماری پیشین و حتی در معدود کشورهایی که در دوره استعماری مستقل باقی مانده بودند، با کمال میل و اشتیاق آن را پذیرفته‌اند. این مسأله همانا ظهور تفکر تقلیدی است (العطاس، ۱۳۸۹: ۷۰). العطاس از این پدیده به عنوان "ذهن اسیر" یاد می‌کند. نظر وی بر آن است که محققان جهان سومی، ذهن مستقلی در بررسی پدیده‌ها ندارند بلکه اسیر و دنباله‌رو فضای علمی و فرهنگی غرب هستند و بدون آنکه موضعی انتقادی نسبت به آنها داشته باشند، راه تقلید را در پیش گرفته‌اند (باقری، ۱۳۸۹: ۲۴۷) و

از این طریق به دنبال توسعه هستند اما توسعه امری وارداتی نیست بلکه باید بسترها و زیرساختهای مناسب جامعه با مفهوم وضعیتی توسعه، موجود باشد. هر توسعه‌ای که عنصر فرهنگ بومی را محور خود قرار ندهد، ناکام می‌ماند. فرهنگ بومی را هم نمی‌توان به سرعت تغییر داد و آن را همانند فرهنگ غربی کرد یعنی فرهنگی که در شرایط و زمینه‌ای متفاوت با فرهنگ کشورهای جهان سوم رشد کرده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که فرهنگ توصیفی است نه تجویزی و نمی‌توانیم با یک تصمیم یا دستور فرهنگ را به طور ناگهانی تغییر دهیم (موحدی، ۱۳۸۳: ۲۰۶). البته این به معنای نادیده گرفتن و نفی فرهنگ غرب در زمینه توسعه و اثرات آن بر فرهنگ کشورهای جهان سوم نیست.

بدون تردید هر فرهنگی بر دیگر فرهنگ‌ها اثرگذار بوده و از آنها تأثیر می‌پذیرد؛ چنین نیست که فرهنگی بتواند خود را در خویش محصور ساخته و در برابر هر گونه ورود و خروجی مقاومت نشان داده و در نهایت مرزهایی نفوذناپذیر داشته باشد. فرهنگ‌ها همچنان که عناصری از یکدیگر را قدرت می‌بخشند، ضعیف نیز می‌سازند. به دیگر سخن، فرهنگ‌ها در یکدیگر تغییر ایجاد می‌کنند. میزان این تأثیر و تأثر بستگی به عوامل متعددی دارد. از این عوامل می‌توان به همجواری کشورها، رفت و آمدها، اعزام دانشجویان، مطالعات بین فرهنگی و ابعاد رسانه‌ای مانند آموزش زبان، ترجمه ادبیات (داستان‌ها، رمان‌ها، اشعار)، پخش فیلم‌ها و سریال‌ها و ... اشاره نمود (حسن‌بیگی، ۱۳۹۰). فرهنگ ایران نیز از این امر مستثنا نمی‌باشد. در زمینه فرهنگ جامعه ایران در وضعیت کنونی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، وجه مشترک این دیدگاه‌ها عدم یکپارچگی فرهنگ جامعه می‌باشد.

فرهنگ و هویت فرهنگی ایرانیان را می‌توان لایه فشرده و درهم تنیده‌ای دانست که از سه سرچشمه مهم نشأت می‌گیرد. این سه سرچشمه عبارتند از فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی که نسبت میان منابع هویتی و اثربخشی آن بر فرهنگ عمومی متوازن و یکسان نمی‌باشد (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹؛ بابایی‌فرد، ۱۳۸۹: ۲۰). اگرچه منابع سه گانه ایرانی، اسلامی و غربی در هویت فرهنگی ایرانیان به مثابه لایه فشرده درهم تنیده و تجلیات فرهنگی متنوعی را در فرهنگ مادی و معنوی ایرانیان پدید آورده است اما نسبت میان منابع هویتی و اثربخشی آن متوازن و یکسان نبوده است. از این حیث ایرانیان طول تاریخی گسترده‌تری را به خود اختصاص داده است؛ اسلامیت در حافظه تاریخی ایرانیان جزء رسوبات فعال شده و عملاً به هسته سخت هویت مبدل گشته و از سوی دیگر



معاصریت متأثر از موج منبع غربی نیز اگرچه به حافظه تاریخی و رسوبات سخت فرهنگی ایرانیان نپیوسته است اما جزء لایه سطحی هویت می‌باشد (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۸). در این زمینه شایگان (۱۳۸۰) معتقد است که سه هویت ملی، دینی و مدرن ایرانی هر یک درون دیگری و مناطق تداخلی را پدید آورده‌اند که به قلمرو یکدیگر تجاوز کرده و دخل و تصرف می‌کنند که البته غالباً با هم ناسازگارند.

از زمان مشروطیت تا کنون وزن هر یک از سه منبع هویت فرهنگی کشور جزو دغدغه‌های رهبران جامعه بوده است. به گونه‌ای که در هر دوره تأکید بر روی هر یک از این مولفه‌ها باعث شده که الگوهای توسعه متفاوتی اتخاذ شود. با این وجود به دلیل در نظر نگرفتن تمامی جنبه‌های فرهنگ جامعه و غفلت از برخی از ابعاد فرهنگ به نفع ابعاد دیگر سبب شده که الگوهای توسعه اجرا شده در جامعه به نتایج از پیش تعیین شده دست پیدا نکنند به گونه‌ای که حتی در برخی موارد این الگوهای توسعه به دلیل ناسازگاری با بخش‌هایی از فرهنگ جامعه به مانعی در راه توسعه کشور تبدیل شده‌اند. در دوران حکومت پهلوی، رضاشاه و محمدرضا شاه درصدد بودند جامعه ایرانی را با به کارگیری مولفه‌های فرهنگی ایرانی و غربی کشور را وارد فرایند مدرنیزاسیون کنند. آنها در این دوران جنبه‌های ایرانی و غربی فرهنگ را در برابر جنبه اسلامی قرار دادند. آنها دارای این بینش نبودند که یکی از پیش‌شرط‌های توسعه توجه به سنت‌ها و باورهای بومی به ویژه باورهای دینی می‌باشد (بابایی فرد، ۱۳۸۹). به عبارت دیگر باورهای دینی که بخشی از فرهنگ جامعه ایران است در این دوران توجه چندانی به آن نشد و همین امر یکی از دلایل عدم موفقیت برنامه‌های توسعه در این دوران بود و دستیابی به نتایج از پیش تعیین شده را ممکن نساخت.

با ظهور انقلاب اسلامی و نظر به ماهیت فرهنگی آن، حفظ فرهنگ اسلامی - ایرانی به عنوان دغدغه رهبران جامعه مطرح شد. به بیان دیگر، از دیدگاه فرهنگی، انقلاب اسلامی واکنش به استحاله فرهنگ اسلامی - ایرانی و تلاشی برای حفظ آن در جامعه بوده است (حسن‌بیگی، ۱۳۹۰: ۳۳۶). لذا تعریفی که از توسعه در ایران پس از انقلاب مطرح شد متفاوت از تعریف توسعه در دوران بعد از مشروطه و دوران پهلوی بود. در آن دوران غالباً توسعه به معنای هم‌رنگی با جوامع مدرن به ویژه جوامع غربی بود، در حالی که در ایران پس از انقلاب برای تحقق توسعه، پایبندی به اسلام و انقلاب اسلامی جزو مهمترین پیش شرط‌ها به شمار آمد. در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب به دلیل درگیری کشور در جنگ

تحمیلی و پس از آن دوران بازسازی کشور و نیاز به وام‌های خارجی زمینه مناسبی برای توجه بیشتر به طراحی الگوی توسعه بومی فراهم نیامد. در سال‌های اخیر دوباره ضرورت توجه به الگوی توسعه بومی مطرح شده است. این الگو که الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نامیده می‌شود به دنبال آن است با اتکا به ظرفیت‌های داخلی و در بستر فرهنگی جامعه زمینه توسعه و پیشرفت کشور را فراهم آورد. همانگونه که گفته شد فرهنگ کشور علاوه بر بخش ایرانی و اسلامی دارای بخش غربی نیز هست که اگرچه به اعتقاد آشنا و روحانی (۱۳۸۹) فرهنگ غربی نسبت به دو فرهنگ اسلامی و ایرانی رسوخ کمتری در فرهنگ کشور دارد اما بی‌توجهی به آن و تأکید صرف بر بخش اسلامی و ایرانی می‌تواند الگوی بومی پیشرفت را دچار نارسایی‌هایی نماید.

نوع فرهنگی که سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان برای طراحی الگوی بومی توسعه انتخاب می‌کنند ارتباط متقابلی با نوع علم مورد استفاده در طراحی الگوی بومی دارد. به عبارت دیگر فرهنگ جامعه که بستر توسعه می‌باشد به میزان زیادی می‌تواند استفاده از علم بومی یا بومی کردن علم و یا بومی‌گرایی در مسیر پیشرفت را مشخص نماید و در عین حال انتخاب هر کدام از این علوم بر فرهنگ جامعه اثر گذار است. هر یک از علوم مطرح شده که در ارتباط متقابل با فرهنگ جامعه هستند دارای ویژگی‌های خاصی می‌باشند که برای طراحی الگوی بومی توسعه باید مد نظر قرار گیرد. در ادامه به بررسی این علوم پرداخته می‌شود.

## ۵. کدام علم

سید حسین العطاس برای تبیین خصیصه بومی علم، به تفکیک و تمایزی میان سه مفهوم پرداخته است: علم بومی<sup>۷</sup>، بومی کردن علم<sup>۸</sup> و بومی‌گرایی<sup>۹</sup>. وی معتقد است که علم بومی، علمی برآمده از درون یک جامعه است و تأثیرهای بیرونی در آن ملاحظه نمی‌شود. در این گونه از علم هماهنگی کاملی میان بخش‌های مختلف آن مانند نظریه، روش و فعالیت‌های علمی وجود دارد. از سوی دیگر علم بومی با فرهنگ جامعه سازگاری دارد. توسعه‌ای که در نتیجه اینگونه از علم‌ورزی در جامعه پدید می‌آید، توسعه‌ای برخاسته از

7. Indigenous

8. Indigenization

9. Indigenism

درون است. می‌توان گفت که علم غربی معاصر نوعی علم بومی است که مجموعه اجزای آن در سطوح مختلف، هماهنگ با یکدیگر است و توسعه‌ای که در جوامع غربی رخ می‌دهد، بر اساس همین علم بومی شکل می‌گیرد. از نظر العطاس علم بومی، طبیعی‌ترین و مناسب‌ترین شکل تحقق علم است زیرا این علم همچون میوه‌ای است که بر شاخسار درختی آشکار می‌شود و با ساختار آن و نیز زمینی که درخت بر آن روییده، هماهنگ است (باقری، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

بومی کردن علم با علم بومی متفاوت است. نخستین تفاوت این است که در این حالت علم نسبت به جامعه بیرونی است و قرار است از بیرون به درون بیاید و با شرایط اقلیمی و ضرورت‌های خاص آن هماهنگ شود. دوم اینکه در بومی کردن علم لازم است برخی تغییرات در علم مورد نظر فراهم آید تا هماهنگی حاصل شود. العطاس بومی کردن علم را به دیده مثبت می‌نگرد. از نظر وی بومی کردن علم گامی در جهت جهانی کردن علم و نفی سلطه استعماری است. فراتر از این العطاس معتقد است که بومی کردن، خود، گامی در جهت ظهور علم بومی است (باقری، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

از نظر العطاس، کشورهای اسلامی به هر دو نوع علم بومی و بومی کردن علم نیاز دارند. با توجه به اینکه او بومی کردن علم غربی را گامی در مسیر ظهور علم بومی می‌داند، لذا دست یافتن کشورهای اسلامی به علم بومی، از طریق بومی کردن علم غربی میسر خواهد بود.

سرانجام باید به مفهوم سوم یعنی بومی‌گرایی اشاره کرد. در حالی که العطاس علم بومی و بومی کردن علم را به دیده مثبت می‌نگرد، در مورد بومی‌گرایی دیدگاهی منفی و انتقادی دارد. مراد وی از بومی‌گرایی این است که اصالت را به امر بومی بدهیم و هرگونه امر بیرونی را طرد کنیم. نتیجه این امر در مواجهه با علم غربی این است که بگوییم هرچه به علم غربی تعلق دارد مطرود است و تنها آنچه که به زادبوم کشورهای اسلامی تعلق دارد، مطلوب است (باقری، ۱۳۸۹: ۲۵۰). در واقع در بومی‌گرایی مسأله بومی امری سیاسی و مربوط به چگونگی رابطه و نسبت بین غرب و کشورهای غیرغربی است. بومی‌گرایی بیش از هرچیز توسط روشنفکران و فعالان سیاسی و دولت‌ها پیگیری می‌شود و کمتر خاستگاه و جایگاه درون دانشگاهی یا درون اجتماع علمی دارد. در این انگاره علم ابزاری است در خدمت ایدئولوژی. از این رو می‌توان و باید علم را در خدمت ناسیونالیسم یا اسلام در آورد

(فاضلی، ۱۳۸۹: ۳۵۶). العطاس این نوع نگرش را که از آن به عنوان "فطری‌گرایی" نیز یاد کرده است نادرست می‌داند زیرا آن را موجب محدودیت دید و محروم ماندن از دستاوردهای علم بالنده غرب معاصر می‌داند (باقری، ۱۳۸۹: ۲۵۱).

بر اساس آنچه که گفته شد مناسب‌ترین علم برای توسعه کشور، علمی است که نه بومی‌گرا و نه کاملاً به علوم غربی وابسته باشد بلکه علم مناسب توسعه باید بتواند میان علم و فرهنگ ایرانی - اسلامی و علم و فرهنگ غربی پیوندی زنده و حیات‌بخش به وجود آورد. به نحوی که هم مواریت فرهنگ اسلامی - ایرانی حفظ شود و هم دستاوردهای دنیای غرب نفی نگردد. تحقق این امر از دشواری‌های مهم پیش‌روی طراحی الگوی بومی توسعه می‌باشد. عدم برقراری پیوند زنده و مناسب بین علم و فرهنگ اسلامی - ایرانی و علم و فرهنگ غربی باعث درگیر شدن در دام التقاط می‌شود. التقاط نوعی ترکیب ناسازوار از پاره‌های مختلف نظریه‌هایی است که تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند. روی آوردن به التقاط از این جهت دام محسوب می‌شود که حاصل آن الگوی توسعه‌ای خواهد بود که نامسجم و تعارض‌آمیز است. چنین الگویی در جهت نفی خود عمل می‌کند زیرا هر یک از اجزای تشکیل دهنده آن، در جهت متناسب با محتوای خود رشد و تکامل می‌یابد و در نتیجه هنگامی که الگوی توسعه به مرحله اجرا در می‌آید نفی‌ها و تعارض‌های در حال کمون، آشکار می‌گردد و این به معنای مرگ الگوی بومی طراحی شده می‌باشد.

## ۶. بحث و نتیجه‌گیری

مطرح شدن الگوی بومی پیشرفت به هر دلیل و با هر هدفی که باشد به لحاظ علمی یک ضرورت انکارناپذیر است. تأکید بر الگوی بومی پیشرفت که از جانب سیاستمداران و برنامه‌ریزان توسعه ضرورتی سیاسی دارد اما ضرورت علمی آن در محافل علمی مورد توجه و تأکید است. تجارب موفق کشورهایمانند مالزی، ژاپن و کره جنوبی نشان داده که به دلیل متفاوت بودن زمینه‌ها و ساختارهای کشورهای مختلف بالاخص از بُعد فرهنگی آنها، یک الگوی توسعه یکسان و همانند نمی‌تواند پیشرفت و توسعه کشورهای مختلف را تضمین نماید. مروری بر رویکردها و شاخص‌های توسعه در دهه‌های اخیر نیز تأییدی بر این مدعاست. رویکردهای مختلفی که در زمینه توسعه مطرح شده نشان می‌دهد که توسعه از یک مفهوم صرفاً عینی به سمت یک مفهوم ذهنی در حال تغییر است. تلقی توسعه به مثابه

یک مفهوم ذهنی نیازمند آن است که بپذیریم برداشت‌های مختلفی از توسعه وجود دارد و توسعه از یک معنای واحد به سمت تعدد معنایی در حرکت است. به عبارت دیگر برداشت ملل مختلف از توسعه برداشت‌های متفاوتی می‌باشد. تغییر شاخص‌های توسعه و میل آنها به سمت شاخص‌های ذهنی دلیل بر نادیده گرفتن شاخص‌های عینی نیست بلکه تأکید بر تفاوت در برداشت‌های توسعه می‌باشد. لذا بر اساس رویکردهای جدید توسعه کاربرد یک الگوی واحد توسعه در سطح جهانی مقبول نیست.

از سوی دیگر با توجه به اینکه فرهنگ بستر توسعه می‌باشد، متفاوت بودن فرهنگ‌ها نمی‌تواند پذیرش یک الگوی واحد توسعه را پذیرا باشد. الگوی توسعه‌ای که در غرب رشد کرده و از ریشه‌های فرهنگی آنها تغذیه می‌کند هنگامی که این الگو بدون تغییر وارد کشورهای دیگر می‌شود به دلیل اینکه با زمینه‌های فرهنگی جامعه میزبان سازگاری کاملی ندارد لذا نمی‌تواند نتایج از پیش تعیین شده را به همراه آورد. در مورد جامعه ایران باید گفت که به دلیل تنوع قومیت، مذهب و دلبستگی‌های فرهنگی مختلف، بستر فرهنگی جامعه متعدد است و سخن گفتن از یک فرهنگ واحد مورد قبول نمی‌باشد. با این وجود آنچه که از دیدگاه محققین وجه غالب فرهنگ جامعه ایران را می‌سازد از سه بخش اصلی فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی تشکیل یافته است. اگرچه میزان اثرگذاری هر یک از این سه فرهنگ بر فرهنگ کلی جامعه متفاوت است اما نادیده گرفتن هر یک از آنها توسط الگوهای توسعه زمینه شکست این الگوها را فراهم می‌آورد. به همین دلیل اگر الگوهای غربی توسعه بدون تغییر و سازگاری وارد این بستر فرهنگی شوند شکست آنها حتمی می‌باشد.

نوع فرهنگی که در جامعه وجود دارد ارتباط متقابلی با نوع علوم مورد استفاده در الگوی توسعه دارد. به عبارت دیگر هنگامی که فرهنگ جامعه متشکل از فرهنگ بومی و غیر بومی است، روی آوردن به بومی‌گرایی در الگوی توسعه و نادیده گرفتن علوم غیر بومی نمی‌تواند رویکرد مناسبی در زمینه توسعه باشد. تأکید بر علوم بومی و نادیده انگاشتن علوم غیربومی حاکی از نوعی ایدئولوژی است که زمینه شکست الگوهای توسعه را فراهم می‌آورد. لذا علوم بومی شده در کنار علوم بومی محیط رشد مناسبی برای طرح الگوی بومی توسعه است و این الگو سازگار با فرهنگ جامعه می‌باشد. در این زمینه مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت فرمودند "البته اینکه ما می‌گوییم

ایرانی یا اسلامی، مطلقاً به این معنا نیست که ما از دستاوردهای دیگران استفاده نخواهیم کرد؛ نه، ما برای به دست آوردن علم، هیچ محدودیتی برای خودمان قائل نیستیم. هر جایی که علم وجود دارد، معرفت درست وجود دارد، تجربه صحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ منتها چشم بسته و کورکورانه چیزی را از جایی نخواهیم گرفت. از همه آنچه که در دنیای معرفت وجود دارد و می‌شود از آن استفاده کرد، استفاده خواهیم کرد<sup>۱۰</sup>.

بر اساس آنچه که گفته شد تحول شاخص‌های توسعه و جهت‌گیری ذهنی آنها، تفاوت در بسترهای توسعه یعنی فرهنگ جوامع و همچنین تفاوت در علوم، کاربرد یک الگوی توسعه واحد در همه کشورها را مناسب نمی‌داند و ضرورت استفاده از الگوهای بومی توسعه را خاطر نشان می‌سازد. طراحی الگوی بومی توسعه به معنای نفی علوم غیربومی نمی‌باشد و بیش از هر چیز نیازمند توجه به فرهنگ جامعه و علوم بومی در کنار علوم بومی شده است.

### فهرست مراجع

- آشنا، حسام‌الدین و محمدرضا روحانی. (۱۳۸۹). هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مولفه‌های بنیادی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره سوم، شماره ۴: ۱۸۵-۱۵۷.
- بابایی فرد، اسداله. (۱۳۸۹). توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی در ایران. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال دهم، شماره ۳۷: ۵۶-۷.
- باقری، خسرو. (۱۳۸۹). علم بومی: قابلیت‌ها و تنگناها، مجموعه مقالات علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، انجمن جامعه‌شناسی ایران، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- پیت، ریچارد و الین هارت ویک. (۱۳۸۴). نظریه‌های توسعه. ترجمه مصطفی ازکیا و همکاران. تهران: نشر لویه.
- تودارو، مایکل. (۱۳۹۰). توسعه اقتصادی در جهان سوم. ترجمه غلامعلی فرجادی. تهران: انتشارات کوهسار.
- حریری اکبری، محمد. (۱۳۸۷). مدیریت توسعه. تهران: نشر نی.
- حسن‌بیگی، ابراهیم. (۱۳۹۰). بررسی عوامل موثر بر صیانت فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۵۸: ۳۶۶-۳۳۵.

<sup>۱۰</sup> . برگرفته از کتاب نخستین نشست اندیشه راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰.

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

- شایگان، داریوش. (۱۳۸۰). *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*. ترجمه فاطمه ولیانی. تهران: نشر پژوهش فروزان روز.
- العطاس، سید حسین. (۱۳۸۹). *امر مستقل، امر عام (جهانی) و آینده جامعه‌شناسی*. ترجمه ابوالفضل مرشدی، مجموعه مقالات علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، انجمن جامعه‌شناسی ایران، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۸۹). *گفتمان مسأله بومی: مسأله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی*، مجموعه مقالات علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، انجمن جامعه‌شناسی ایران، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- کتاب نخستین نشست اندیشه راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. تهران، انتشارات پیام عدالت، ۱۳۸۹.
- گریفین، کیت. (۱۳۸۲). *راهبردهای توسعه اقتصادی*. ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی. تهران: نشر نی.
- گریفین، کیت و تری مک‌کنلی. (۱۳۷۵). *تحقق استراتژی توسعه انسانی*. ترجمه غلامرضا خواجه‌پور. تهران: انتشارات موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
- متوسلی، محمود. (۱۳۸۴). *توسعه اقتصادی: مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش‌شناسی*. تهران: انتشارات سمت.
- موحدی، مسعود. (۱۳۸۳). *گزارش پژوهش تعیین ویژگی‌های فرهنگ ملی-اسلامی*. دبیرخانه شورای فرهنگی.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۵). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هاشمی‌نیک، عبدالعظیم. (۱۳۸۹). *سیری در زندگی و آثار سید حسین العطاس*، مجموعه مقالات علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، انجمن جامعه‌شناسی ایران. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- هانت، دایانا. (۱۳۸۶). *نظریه‌های اقتصادی توسعه (تحلیلی از پارادایم‌های رقیب)*. ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی. تهران: نشر نی.
- هینز، جفری. (۱۳۹۰). *مطالعات توسعه*. ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی. تهران: نشر آگه.
- Banks, A.S., (1981). An index of socio – economic development 1869-1975. *Journal of politics*. 43 (1981), 390-411.

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداود ۱۳۹۳

- Moons, ph., et al., (2005). Critique on the conceptualization of quality of life: A review and evaluation of different conceptual approaches. International journal of nursing studies. 43 (2006), 891-901.
- Othick, J., (1993). Development indicators and historical study of human welfare: towards a new perspective. The journal of economic history. 43 (1983), 63-70.
- Phillips, D., (2006). Quality of Life: Concept, Policy and Practice. London: Routledge Publications.
- Seers, D.,(1979) The Meaning of Development with a Postscript, Development Theory Four Critical Studies, Edited and Introduced by David Lehman, First published 1979 in Great Britain by Frank Cass and Company Limited, London, England, Pp.9-30
- Slottje, D. J., (1991). Measuring the quality of life across countries. The review of economics and statistics. 73 (1991), 684-693.